

گزارش

نگاهی به ایران باستان- ۳۲

انتخاب ولیعهد داریوش

امین معصومی

معمولاً یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های پادشاهان خصوصاً در سال‌های پایانی عمرشان تعیین‌ن جانشین برای خود است. این مشکلات خصوصاً برای پادشاهانی که حرمسراهای پررونقی برای خود سامان دیده‌اند عموماً به علت تعدد مدعیان‌جانشینی پدر به جنگ و خونریزی میان فرزندان منتهی خواهد شد. دغدغه انتخاب جانشین برای نخستین پادشاهان بزرگ سرزمین ایران هم وجود داشت. کوروش سرانجام میان بریدا و کبوجیه صلاح را در انتخاب برادر بزرگ‌تر یعنی کبوجیه بر برادرنیزکنریعنی‌ردی‌لنید

این دغدغه برای داریوش هم وجود داشت و یکی از مهم‌ترین مشکلات وی در اواخر عمر مساله تعیین ولیعهد برای خود بود. داریوش پیش از کسب قدرت با دختر گیرپاس (یکی از فرماندهان بزرگ کوروش) ازدواج کرده بود و از این ازدواج هم صاحب پسری شده بود. اما ازدواج دیگر داریوش که پس از کسب قدرت و با اتوسا دختر کوروش کبیر رخ داد، قضیه را کمی بغرنج کرده بود. داریوش از همسر اول خود پسری به نام آرتمن داشت و از اتوسا پسری به نام خشایارشا. نزاع بین پسران برای قرار گرفتن در جایگاه ولائعهدی مساله‌ای بود که مدت‌ها مشغله ذهنی شاه پدر شده بود.

آرتمن مدعی بود فرزند اول پدر است و «موافق قوانین تمام عالم ولائعهد حق» اوست. اما دلایلی که خشایارشا داشت دلایلی نبود که به آسانی بشود آنها را نادیده گرفت؛ «مادر او دختر کوروش است و کوروش آزادکننده پارس.»

منزاعه آنها ادامه داشت تا زمانی که داریوش عزم آخرین مسوول طوالتی‌خود را کرد. داریوش که در تهیه جنگی به منظور خواباندن شورش‌های یونان و مصر بود، با توجه به خطرِ بودن سفر جنگی باید قبل از حرکت مساله ولائعهدی خود را مشخص می‌کرد. هروdot مورخ نامی یونان در حل شدن این مساله نقش یکی از هموطنان خودش را پررنگ



می‌داند. او معتقد است یکی از اهالی مشهور اسپارت که به دربار پارس پناه آورده بود چون از نزاع برادران خیر یافت به پیش خشایارشا رفت و به او چنین گفت: «حق به جانب توست، علاوه بر اینکه مادر تو دختر کوروش است، و وقتی تولد یافته‌ای که داریوش شاه بود. ولی آرتمیان (آرتمن) در زمانی به دنیا آمده که داریوش این مقام را نداشت. در اسپارت هم قانون چنین است.»

هروdotود گوید خشایارشا هم با استفاده از نظر فرد اسپارتی بالاخره توانست پدرش را راضی کند که او را بر جایگاه ولائعهدی منسوب کند. البته خود هروdotوم هم به این قضیه معترف است که اگر صحبت‌های آن فرد اسپارتی هم نبود، سرانجام این خشایارشا بود که به شکل دیگری بیان می‌رسید چرا که نفوذ اتوسا دختر کوروش در دربار خیلی بیشتر از دختر گیرپاس بود.

البته این روایت را همه مورخان باستان تایید نمی‌کنند. به طور مثال دو تن دیگر از مورخان یونان باستان به نام‌های پلوتین و ژوستین شرح قضیه انتخاب ولائعهد را به شکل دیگری بیان می‌دهند. آنها در کتب خود می‌نویسند دو برادر مدعی یعنی آرتمن و خشایارشا برای حل این مشکل خود راضی شدند تا به «حکمت اردوان عمویشان رجوع کنند». اردوان هم پس از مذاکره با طرفین سرانجام خشایارشا را برای جانشینی داریوش محق اعلام می‌کند و اینچنین به نزاع دو برادر خاتمه می‌دهد. اختلاف فرزندان داریوش بر خلاف نزاع فرزندان کوروش که به قتل بردیا توسط کبوجیه منجر شد، عاقبت خوشی داشت. مورخان یونانی تصریح کرده‌اند نزاع دو فرزند داریوش فقط تا انتخاب خشایارشا به منصب ولائعهدی ادامه داشت و پس از آن نه‌تنها روابط آنها تیره نشد که برای یکدیگر هدایایی گرفتند و روابط دوستانه‌ای بهتر از گذشته در پی گرفتند.

ژوستین درباره روابط دو پسر بزرگ داریوش پس از انتخاب خشایارشا به ولائعهدی می‌نویسد: «نه غالب تکبر نمود و نه مغلوب حسد ورزید؛ اعتدال آنها در تقسیم ممالک وسیعه به قدری بود که اکنون بر سر تقسیم کوچک‌ترین ثروت دیده‌نی‌شود.»

پس از تعیین ولیعهد و حل این مشکل بزرگ، داریوش دیگر برای لشکرکشی به مصر و یونان مشکلی نداشت و مشغول تدارکات نهایی جنگ شد. اما اجل این مهلت را به داریوش بزرگ نداد تا «شورش مصر را فرو نماند و از آتنی‌ها انتقام بکشد». مرگ داریوش در سال ۴۸۶ قبل از میلاد و پس از ۳۶ سال سلطنت مقتدرانه بر ایران اتفاق افتاد. داریوش ممالک تحت نفوذ خود را در اوج آرایش و امنیت به خشایارشا فرزند خود که نوه کوروش کبیر نیز بود، سپرد. پیکر داریوش را در نقش رستم دفن کردند. «ایران باستان، حسن پیرنیا، انتشارات دنیای کتاب،صفحات ۱۶۸۴الی۶۸۷

از مدرنیته استعماری تا مدرنیته در خاورمیانه –بخش پایانی

دکتر مجتبی صدرا

ترجمه: فلورا فروغان

الگوی مدرنیته و استعمار

توجه به وضعیت خاورمیانه از دیدگاه «الگوی غربی» مدرنیته، خواه از شرق باشد خواه از غرب، شیوه‌ای را که این جوامع مانند دیگر مناطق دنیا برای رویارویی با مشکلاتی مشابه در سطح جهان اتخاذ می‌کنند نادیده می‌گیرد. قسمت اعظم این مشکلات «پیامدهای امپریالیسم اروپایی» است. با وجودی که این دیدگاه در طمقداری از مدرنیزاسیون دیگر منسوخ شده است، اما همچنان ذهن کسانی را که در پی منافع خود هستند، به خود مشغول کرده است. یکی از تاثیر گذارترین کتاب‌ها در مورد مدرنیزاسیون کتاب «گذر از جامعه سنتی» دانیل لرنر است. او در فصل مدرن شدن خاورمیانه می‌گوید: «آنچه از غرب می‌آید، انگیزه‌هایی قوی است برای یادآوری جامعه سنتی در خاورمیانه، به منظور بازسازی جامعه‌ای مدرن که به طور موثر بتواند در جهان امروز تعامل داشته باشد. برای این کار مدل غربی همچنان بهترین مدل است. باید دید غرب چگونه است، و خاورمیانه باید تلاش کند همان گونه باشد.»

از دید لرنر، امریکا باید مدل مدرنیزاسیون خود را به جوامع «سنتی و ایستا» ارائه کند و آنان را در مسیر توسعه قرار دهد. لرنر که به کمک ژانسون اطلاعاتی ایالات متحده درباره روانشناسی مقابله، مطالعه کرده بود، کشورهای خاورمیانه را به عنوان دشمنان امریکا در نظر می‌گرفت و این دشمنی را هم با ناسیونالیسم عربی و هم با مفهوم «خداستعمارگری» آسیب‌شناسی کرد. همان‌طور که آیزن کنزایر می‌گوید: «از نظرات لرنر چه استنباط می‌شود؟ در نهایت اینکه این کشورها در زمان جنگ سرد، طرف امریکا باشند…»

به طور خلاصه می‌توان گفت شرق‌شناسی و استبداد شرقی به مستعمره‌سازی امپراتوری‌های شرق اعتبار می‌بخشد و تئوری مدرنیزاسیون به آن مشروعیت می‌دهد، و این گونه است که سیاست خارجی امریکا نیز معتبر قلمداد می‌شود. بنا به نظر اسلام‌اوغلو اینان، هر دو دیدگاه تاریخی به گونه‌ای هستند که عدم توسعه‌یافتگی اقتصادی و سیاسی را با مفهوم ذات‌آوری اسلام یا سنت تبیین می‌کنند و به دخالت‌های غرب در این مناطق مشروعیت می‌بخشند. در حقیقت یک محقق سیاسی به نام شلومو آوینری «عدم توسعه‌یافتگی» اجتماعی و اقتصادی «کشورهای عرب» را با مفهوم «استبداد شرقی» درباره نخجبان نظامی عرب قبل از استعمارگری مستقیم اسرائیل در فلسطین تبیین می‌کند. او مدعی است فرآیند استعمار در این مناطق باعث شد آنان در مسیر مدرنیته قرار بگیرند.

با وجودی که تئوری مدرنیزاسیون و استبداد شرقی دیگر تسلطی بر تاریخ کشورهای خاورمیانه ندارد، اما این تاثیر همچنان باقی است، گاهی آشکارا دیده می‌شود و گاه با زیرکی خود را نمایان می‌سازد. در هر صورت در زمینه اقتصادی، غرب همچنان تلاش می‌کند به عنوان نیرویی قدرتمند ظاهر شود.

اسلام‌اوغلو اینان، همانند اوون راه‌حلی ارائه می‌کند؛ اینکه با دیدگاهی جهانی باید تاریخ خاورمیانه را بررسی کرد. به عقیده او تاریخ عثمانی نیاز دارد بر اساس ویژگی‌های توسعه تاریخی خود و تغییر روابطش با اروپا و در ارتباط با توسعه تاریخی اروپاییان در زمینه اقتصاد جهانی که از قرن ۱۶ میلادی آغاز شد، بازنگری و تدوین شود. او پیشنهاد می‌کند نوعی ادواری کردن جدیدی ارائه شده است که در آن دیگر امپراتوری عثمانی به منزله امپراتوری‌ای رو به زوال از قرن ۱۶ که با نفوذ اروپایی‌ها در قرن ۱۹ متحول شد، نیست. از این نظر تاریخ عثمانی بعد از قرن ۱۶ به سیستم جهانی ملحق شده است.

از دیدگاه سیستم جهانی، پیدایش اروپای مدرن، ویژگی ذاتی آنان که کشورهای دیگر را نیز تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد، تلقی نمی‌شود، بلکه اروپای مدرن در نتیجه تغییر روابط آنان با دیگر نقاط جهان شکل گرفته است.

جامعه‌شناسی به نام «س ان آیزنشتات» با این نظر مخالف است و از تئوری مدرنیزاسیون از زاویه دید دیگری انتقاد می‌کند. مخالفت او با تئوری مدرنیزاسیون به این علت است که این تئوری روند مدرنیزاسیون را به شیوه‌ای یکسان در خارج از اروپا قلمداد می‌کند. در اواخر دهه ۸۰ روند شهرنشینی، صنعتی شدن و نیز تاثیر تکنولوژی‌های مدرن در نقاط مختلف دنیا به گونه‌ای کاملاً متفاوت شکل گرفت. و این تفاوت‌ها انعقد زیاد بود که ارائه تعریفی یکسان از مدرنیته را بسیار سخت کرد. او در ادامه استدلالش در سال ۲۰۰۰ مطرح کرد «اگر واقع‌گرایانه، مدرنیته را تفسیر کنیم، آنگاه چاره‌ای جز پذیرش مفهوم مدرنیته چندگانه نخواهیم داشت.» علاوه بر این او معتقد است مدرنیته قبل از آنکه به صورت فضاهای چندگانه در دیگر مناطق دنیا وارد و با مشکل مواجه شود، در درون اروپا به صورت یکپارچه توسعه یافت. مدرنیته اروپای غربی در درون خود به طور بومی توسعه یافت. به خصوص از طریق برخی از گروه‌هایی که پتانسیل درونی بالایی برای تحقق آن داشتند. گسترش مدرنیته به خارج از اروپا، چالش‌های اساسی‌ای را به وجود آورده است.

این نظر، بازنگری دوباره همان منازعات تاریخی است که عناصر مشخص مدرنیته را در درون اروپا و نقش آن را به عنوان مفهوم اروپای متحد و برتر بزرگ جلوه می‌دهد و مدرنیزاسیون مناطق دیگر را نادیده می‌گیرد. این ادعا تقابل غرب را با دیگر مناطق افزایش می‌دهد و همچنان منشأهای مدرنیته را در درون اروپا جست‌وجو می‌کند.

تاریخ

از مدرنیته استعماری تا مدرنیته در خاورمیانه –بخش پایانی

دکتر مجتبی صدرا

ترجمه: فلورا فروغان

در رابطه با ایده اروپای برتر و متحد، ادوارد سعید معتقد است تقابل اروپا و بعدها غرب با شرق، ایده اروپای متحد و برتر را شکل داد. او در این باره می‌گوید: شرق‌شناسی از این عقیده جدا نیست که اروپا را به عنوان یک اسم جمع «ها» یعنی اروپاییان، در مقابل «آنها» یعنی غیراروپاییان مطرح می‌کند.

در حقیقت می‌توان گفت مولفه اصلی فرهنگ اروپایی دقیقاً آن چیزی است که آن را هم در اروپا و هم در خارج از آنجا، هژمونیک کرده است؛ این باور که هویت اروپایی به عنوان هویتی برتر در مقایسه با فرهنگ و مردمان غیراروپایی مطرح می‌شود. با وجودی که نمی‌توان این‌المان را در ساختن مفهوم اروپای متحد و برتر انکار کرد اما حقیقتاً این اصلی‌ترین و تنها مولفه چنین بازتابی نیست. ایده اروپای متحد و برتر با بی‌اهمیت جلوه دادن شرق ایجاد نشده‌است، بلکه قسمتی از آن به علت نادیده گرفتن اختلافات درون و بین خود دولت‌های اروپایی است. به همان اندازه، مهم است تا درایبیم چگونه از نظر مفهومی اروپای متحد شکل گرفته است، بازبینی منازعات تاریخی در برابر این ایده که عناصر مشخص مدرنیزاسیون در اروپا شکل گرفته نیز مهم و بااهمیت است. در حقیقت زمانی که در مورد امپراتوری‌های شرق صحبت می‌شود، این‌گونه بازنمایی می‌شود که مدرنیزاسیون در اروپا بدون چالش مهمی اتفاق افتاده است اما بازسازی آن در کشورهای خارج از اروپا با چالش‌های بزرگی همراه بوده است. به علاوه نادیده گرفتن شرق تنها مشکل نیست. این نادیده گرفتن تاکتیکی است که نخجبان شرق و غرب برای توجیه قدرتی که سعی در کنترل، سرکوب یا حذف دارد، از آن بهره می‌جویند. سعید نیز به درستی اشاره می‌کند که نخجبان اروپایی، غیراروپایی‌ها را عقب‌مانده و حقیر در مقابل نبوغ آشکار خود قلمداد می‌کنند. اما او این مطلب را نادیده می‌گیرد که چنین طرز ببنایی را خود غیراروپایی‌ها برای قبایل بدوی و صحرانشین عثمانی نیز به کار می‌برند. و حتی در اروپا هم چنین طرز ببنایی را درباره ملکردهای ضعیف استفاده می‌کنند. یکی از تاریخ‌نویسان به نام خانم سوزان تورپه به خوبی اشاره می‌کند که در انگلستان همان گونه که از مستعمرات به نام «غیرتمدن و لابلای» یاد می‌شود، همان گونه نیز در مورد عملکردهای ضعیف از این کلام استفاده می‌شود و به طور مشابه زمانی که نخجبان اروپایی و تاریخ‌نویسان خاورمیانه، امپراتوری عثمانی را امپراتوری ضعیف، بی‌تمدن و راكد در مقابل اروپا می‌دانند، در خود امپراتوری عثمانی نیز از چنین القابی برای قبایل بدوی و صحرانشین استفاده

می‌شود. زمانی که نخجبان عثمانی سعی کردند با استفاده از اصلاحاتی که آن را «تنظیمات» می‌خواندند، وضعیت خود را تقویت کنند، عملکرد آنها باعث تحریک و آشوب در قبایل صحرانشین و بدوی شد. در سال ۱۸۷۰ دولت عثمانی به طور رسمی مفهوم شهروند مدرن و غیرمدرن را ارائه کرد: حتی اگر فردی در قبایل صحرانشین و بدوی باشد، شهرنشینی و مدنیت ویژگی‌هایی است که نباید از او جدا شود. انسان، بدون تمدن و شرافت انسانی نمی‌تواند از بزرگراه تمدن و مدنیت عبور کند. کسانی که از دیگر برادران شان جلو افتاده‌اند، افرادی هستند که در شهرها زندگی می‌کنند و متمدن هستند. قبایل صحرانشین از آنچه در دنیا و ملت‌ها می‌گذرد، بی‌خبرند و به یکدیگر صدمه می‌زنند. شر ملزم به حمایت از اینان نیست. چه کسی جرات دارد بگوید آنچه می‌گوییم، اشتباه است. این مردمی که حتی برای مدت‌زمان کوتاهی نمی‌توانند در این وضعیت بمانند، باید در جایی اسکان یابند و سپس برای برقراری صلح در بین‌شان، سپاهی فراهم و به آنجا فرستاده شود.

امپراتوری عثمانی و استعمار

وقتی اکثریت تاریخ‌نویسان بر این عقیده‌اند که امپراتوری عثمانی در نیمه دوم قرن ۱۹ تحت سیطره اروپاییان قرار داشته و سرزمین‌های گوناگون این امپراتوری نیز تحت کنترل اروپاییان بوده، توماس کوهن مطرح کرد امپراتوری عثمانی همزمان که به مقابله با تهاجم اروپاییان می‌پرداخته، خود مشغول شبه‌مستعمره‌سازی در جنوب غربی عربستان بوده است. به عبارت دیگر این امپراتوری اگرچه در برابر سلطه اروپاییان خیلی قوی نبود، اما در مقابل آنان دفاع می‌کرد و به گسترش مرزهای خود نیز توجه داشت. به علاوه این امپراتوری همچنان یکی از بازماندگان قدرت‌هایی بود که خود سعی در به انقیاد درآوردن مردم از طریق قوانین و اعمال استعمارگرایانه داشت و اقدامات خود را با این توضیح که مردم بومی بدوی و عقب‌مانده‌اند و نیاز به تعالی بخشیدن دارند، توجیه می‌کرد. به وضوح مشخص است تقابلی را که خود عثمانی‌ها از آن استفاده می‌کنند، بسیار شبیه آن تقابلی است که اروپاییان نیز از آن بهره می‌جویند. تلقی کردن امپراتوری عثمانی به عنوان یک کشور «مستقل غیرعربی مهم»، چالش بسیار مهمی را در مورد تقابل شرق- غرب در شرق‌شناسی تئوری‌های مدرنیته، به طور مشخص‌تر در مورد منشأهای مدرنیته در اروپا به وجود آورد. چالش دیگر

نیز با «مدرنیته جایگزین» به وجود آمد که استعمار و مدرنیته اروپایی را بی‌اعتنا به تاریخ بومی کشورها می‌دانست، مانند مکتب subaltern. سلیم درینکل در این باره می‌گوید: «گروه subaltern در تغییر جهت خود بر سر آسیب‌های استعمارگری قفل شده‌اند و کاملاً فراموش کرده‌اند که یک دولت سلطنتی غیر غربی مهمی وجود دارد که سرنوشت آنان از طرق مختلف با سرنوشت هند در هم تنیده شده است.» تلقی کردن امپراتوری عثمانی به عنوان یک کشور سلطنتی غیر غربی مهم، دیدگاه جدیدی را به نام «بازی بزرگ» به وجود آورد که باعث رقابت بین کشورهای اروپایی در این منطقه شد. (اولین بار یک شاعر امپریالیسم اروپایی به نام رودیارد کیپلینگ، این نام را به کار برد.) این حقیقت که «خاورمیانه یکی از مناطقی است که کشورهای اروپایی در آنجا به رقابت می‌پردازند»، غیرقابل انکار است. اما آنچه از دید روشنفکران اروپایی در این‌ایده «بازی بزرگ» پنهان مانده این است که امپراتوری عثمانی خود رقیب اصلی قدرت در این منطقه بوده است. چنین دیدگاهی حتی پیمان‌های متقابل مهمی را که غرب با امپراتوری‌های شرق داشته نیز نادیده می‌گیرد. بعد از حمله نابلئون به مصر، عثمانی‌ها با انگلستان پیمان بستند تا نیروهای فرانسوی را وادار به عقب‌نشینی کنند. اگرچه آنان همچنان بر تقابل غرب با شرق پافشاری می‌کنند، اما برنارد لوئیس نیز اخیراً اظهار داشته: «نیروهای فرانسوی نه به وسیله ارتش مصری‌ها و نه به وسیله ترکه‌ها عقب‌نشینی کرد، بلکه نیروهای فرانسوی به وسیله گردان دریایی سلطنتی بریتانیا وادار به عقب‌نشینی شدند.» جان کول نیز یادآوری می‌کند مصری‌ها در برابر فرانسوی‌ها، جنگ‌های ممتدی انجام دادند و پیروزی‌های مهمی داشتند. در حقیقت «بریتانیا به امپراتوری عثمانی در برابر فرانسه نیاز داشت تا بتواند مسیر هند را برای خود محافظت کند، به همان اندازه هم امپراتوری عثمانی به کمک بریتانیا محتاج بود.»

یکی دیگر از مزایای تلقی کردن امپراتوری عثمانی به عنوان قدرتی مهم در اوضاع جهانی، علاوه بر تمدن رو به افول و جامعه سنتی آنها، این است که تقابل تاریخی تحمیل‌شده مدرنیته یا تمدن مدرن به عنوان ویژگی تاریخی این امپراتوری، کنار گذاشته می‌شود. در نتیجه، پیوستگی تاریخی در گذر از امپراتوری شرقی به کشورهای خاورمیانه که اتفاق افتاده بود، دوباره نمایان



می‌شود: امپراتوری عثمانی در تلاشش برای کسب مدرنیته، نیازی به تخریب داشته‌ها و شروع از نقطه صفر نمی‌دید، بلکه برعکس، به گفته مشهور آلبرت هورانی «رومی‌های دنیای مسلمان» با برخورد واقع‌گرایانه‌شان در ساماندهی مدرنیته، از تمامی ذخایر وسیع مفهومی، روشی و ابزاری دولتمردان استفاده کردند و با همان پیشداوری‌ها و روش‌هایی که در طول قرون به آنها رسیده بودند، مدرنیته را اندیشیدند. همان گونه که در بالا اشاره شد، سلیم درینکل اشاره می‌کند ویژگی‌های مدرن و سنتی بر شیوه برخورد نخجبان عثمانی با جمعیت چادرنشین تاثیر می‌گذارد. سلطان زندگی این افراد را «زندگی در وضعیت ایلیاتی» خطاب می‌کند.

چنین دیدگاهی را در نظریه سنتی ابن‌خلدون نیز می‌توان مشاهده کرد؛ آنجا که سیاستمداران مهم عثمانی را خطاب قرار می‌دهد: «همه تمدن‌ها زمانی که چادرنشینان را سکنی می‌دهند، پیشرفت می‌کنند.» شیوه عثمانی‌ها در برخورد با قبایل بدوی که به زعم خود «تمدن و پیشرفت را برایشان به ارمان آورده است»، بسیار مشابه روشی است که دانیل لرنر امریکایی در گذر از شرق سنتی به مدرنیته ارائه کرده است. با آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت از نظر آنان، تقابل نیاز به وجود نقطه‌ای واحد برای ورود مدرنیته به خاورمیانه دارد. اما در پس این ادعا، آنان ایدئولوژی‌ای را بیسان می‌کنند که این امکان با دیگر گزینه‌های ورود مدرنیته میسر نمی‌شود.

این مقاله با اشاره به نظریاتی که وجود تنها یک نقطه واحد به عنوان ورود مدرنیته به خاورمیانه را رد می‌کند، آغاز شد. در ادامه، دیگر نظرات در مورد امکانات ورود مدرنیته با بررسی وضعیت نخجبان شهری مسلمان، نخجبان غیرمسلمان، شهرنشینان، کشاورزان، زنان روستایی و چادرنشینان بررسی شد. با این بررسی‌ها می‌توان اظهار داشت تئوری نقطه واحد برای ورود مدرنیته، تنها یک تئوری که بتوان به راحتی آن را کنار گذاشت، نیست چراکه در پس آن تقسیمات ایدئولوژیکي در جهان ایجاد شده است که به نفع خود، امپراتوری‌های شرقی را به آنچه امروزه «خاورمیانه» می‌نامیم، تقسیم می‌کند. چنین تحلیلی، بی‌شک جزء تفکیک‌ناپذیر تاریخ آنان است و از نظر تاریخی دلایل رد کافی وجود ندارد. به علاوه درک این مطلب بسیار ضروری است که چگونه دیدگاه مدرنیته حاکم شد و چگونه در این روند، به چالش کشیده می‌شود. بی‌نوشت‌ها در روزنامه موجود است.

پنجشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۹

یادداشت

سفر به تهران

محمد جمالی

برای جست‌وجو در تاریخ منابع گوناگونی وجود دارد که یکی از مهم‌ترین آنها سفرنامه‌هاست که شخص خواننده را به حال و هوای آن دوران می‌برد و اطلاعات مفیدی مانند اوضاع سیاسی هر عصر، سبک زندگی اجتماعی مردم، آداب و رسوم رایج در هر عصر و… می‌دهد. در اینجا به سفرنامه پیتر دلاواله جهانگرد ایتالیایی که در عهدشاهعباس صفوی به ایران سفر کرده می‌پردازیم و مهم‌ترین مطالبی را که در خصوص تهران در این سفرنامه آمده است نقل می‌کنیم: «… [سرانجام] به شهری به نام تهران رسیدیم که یک فرسنگ دورتر از مقبره یکی از مقدسان آیین اسلام واقع شده است.^۱ شاه در همان حوالی توقف کرده بود، ولی وی در تهران خانه ندارد و هرگز بدانجا پای نمی‌گذارد و حتی یک مرتبه به آن فحش داده و به روح پدر هر کس که وارد این شهر شود لعنت فرستاده است. به نظر می‌رسد که وی موقعی در این شهر به علت خوردن میوه زیاد مریض شده و دانه‌هایی از بدنش بیرون ریخته است. عده‌ای نیز می‌گویند که اهالی شهر تهران آن طوری که باید از او استقبال نکرده‌اند. با تمام این لعن و نفرین‌ها، یک مایل شدم به دیدن شهر بروم و بدین قصد از میان اردو عبور کردم و با وجودی که مردم تهران به خارجی‌ها جانمی‌دهند، محل دلچسبی در یکی از باغات پیدا کردم و در سایه درختان به خواب خوشی فرو رفتم. بانو معانی نیز بعداً رسید و به استراحت پرداخت.

آن روز طبق معمول، عده زیادی از زنان ایرانی به دین‌مان آمدند که در بین آنها چند نفر مسیحی فقیر و بدبخت نیز بودند. در این شهر فقط دو خانوار مسیحی وجود دارد که به آنها نیز دستور داده شده به فرح‌آباد کوچ کنند.

تهران شهر بزرگی است که از قزوین وسیع‌تر است، ولی عده کمی در آن ساکن هستند. تمام این شهر از باغ‌های بسیار بزرگی پوشیده‌شده و همه رقم میوه در آنها یافت می‌شود، منتها به علت گرمی هوا صبح خیلی زود باید آنها را بچینند و برای فروش به اطراف بفرستند. تهران پایتخت ایالتی است که به همین نام خوانده می‌شود و مقر خان است. این شهر بر سر راه فیروزکوه واقع شده و خیابان‌های آن از نهرهایی که تعداد آنها فوق‌العاده زیاد



است سیراب می‌شود و همین نهرهای پهن و باریک و کواته و طویل، برای آبیاری باغات نیز مورد استفاده واقع می‌شوند. خیابان‌ها پر از درخت‌های چنار است که همه پربرگ و قطور و زیبا هستند و باید بگویم که در تمام مدت عمر خود هیچ وقت تعداد به این زیادی چنارهای تنومند زیبا ندیده‌ام. تنه این درختان به اندازه‌ای قطور است که اگر دو مرد دست به دست یکدیگر بدهند، باز هم نمی‌توانند یکی از آنان را در بغل بگیرند و من باید واقعاً تهران را شهر چنار بنامم. از این گذشته، عمارت یا چیز زیبایی دیگری در این شهر نیست.»

منبع: سفرنامه پیتر دلاواله

نویسنده: پیتر دلاواله

مترجم: شجاع‌الدین شفا

انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، بهار ۸۴ پی‌نوشت:

۱- منظور مقبره حضرت عبدالعظیم است.

سفر به ناشناخته های ایران و جهان با اسپیلِت البرز

قله دماوند
بیلاق داماش

پیمایش غار دانیال
آبشار وارک و نوژیان
بیلاق سماسوس

۶۶۹۰۲۶۸۰ (۱۰ خط)

www.spilet.com

مجبای مستقیم توره‌های اروپا

ایتالیا، فرانسه، اسپانیا

سواحل خلیج فارس، ترکیه

مالزی، تایلند، بولی کیش و مشهور

چین،مسکو،سن پترزبورگ

تایستان ۸۹ با کَلوُت

تاریخ و طبیعت ؛ ارمنستان (۸ روزه)

ترکیه ؛ طبیعت دریای سیاه (۸ روزه)

۶۶۴۸۳۸۷۴-۵
۶۶۴۱۳۱۱۵-۶
۶۶۴۱۱۲۳۴-۶

www.kalout.com

شرق یونان «شهرک غرب»

۸۸۵۷۶۷۱۰

تورهای ویژه آمریکای جنوبی

۱۱روز

برزیل

مکزیک - کوبا

به اندیشان رویایی (قطریه) ۲۲۲۴۲۶۷۰

تورهای ویژه آمریکای جنوبی

۱۱روز

برزیل

مکزیک - کوبا

به اندیشان رویایی (قطریه) ۲۲۲۴۲۶۷۰

تایستان ۸۹ با کَلوُت

تاریخ و طبیعت ؛ ارمنستان (۸ روزه)

ترکیه ؛ طبیعت دریای سیاه (۸ روزه)

۶۶۴۸۳۸۷۴-۵
۶۶۴۱۳۱۱۵-۶
۶۶۴۱۱۲۳۴-۶

www.kalout.com

تورهای ویژه آمریکای جنوبی

۱۱روز

برزیل

مکزیک - کوبا

به اندیشان رویایی (قطریه) ۲۲۲۴۲۶۷۰